

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید. شماره ۱۹ (پیاپی ۱۶) بهار ۸۵

معروف کرخی* (علمی- پژوهشی)

دکتر حسن ذوالفقاری

استادیار دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

این مقاله با نگاهی تازه به زندگی، آثار، احوال و افکار معروف کرخی می‌کوشد:

۱. ابعاد مختلف زندگی فردی، اجتماعی، تربیتی، عبادی و عرفانی معروف را روشن سازد.

۲. ارتباط معروف کرخی با امام رضا^(ع) را به استناد منابع رد کند؛

۳. تأثیر پذیری معروف را از صابئیان معلوم سازد؛

۴. گفتار و اقوال و ادعیه معروف را بررسی و تحلیل نماید؛

۵. نقش معروف را در تکوین تصوّف اسلامی از زهد به تصوّف روشن نماید؛

۶. انعکاس داستان‌های وی را در ادب فارسی نشان دهد.

این مقاله با اتکا به منابع معتبر درباره معروف نگاشته شده و ضمن بحثی کوتاه به نقد منابع درباره معروف می‌پردازد.

واژگان کلیدی: معروف کرخی، زهد، معروفیه، سلسله السلاسل،

صابئیان، امام رضا، کرامات، مستجاب الدعوه، تصوّف

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۴/۹/۱۹

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۳/۴/۱۶

کسی راه معروف کرخی بجست که بنهاد معروفی از سر نخست
بوستان

مقدمه

دستیابی به تاریخ تصوّف و جریان‌های فکری وابسته به آن، زمانی محقق می‌گردد که مطالعات، با جزئی‌نگری و جامعیت در احوال و آثار و عقاید و آرای هر یک از طبقات متصوّفه همراه باشد. یکی از پرچم‌داران مکتب تصوّف، معروف کرخی است. در میان سلاسل صوفیه، سلسله معروفیه، سلسله السلاسل نام گرفته و از طرفی، عقاید و اندیشه‌های او نشان می‌دهد از جمله کسانی بوده که جریان تصوّف را از زهد به عرفان سوق داده است. این بررسی از این حیث مهم است که بخشی از حقایق مربوط به تاریخ تصوّف را روشن می‌سازد.

بحث

در کتاب «اللمع فی التصوّف» (ابونصر سراج متوفی به سال ۳۷۸)، که قدیم‌ترین منبع تاریخ تصوّف به شمار می‌آید، از معروف نامی برده نشده است. همچنین در «قوت‌القلوب» (ابوطالب مکی، وفات به سال ۳۸۶) تنها اشاره‌ای کوتاه به معروف شده است که اطلاع تازه‌ای به ما نمی‌دهد. در «التعرف لمذهب اهل التصوّف» (ابوبکر کلاباذی متوفی به سال ۳۹۵) و شرح آن (مستملی بخاری، متوفی به سال ۴۳۸) جز اشاره به یک کرامت او به مطلب تازه‌ای بر نمی‌خوریم. ارتباط معروف با امام رضا^(ع) نخستین بار در «طبقات‌الصوفیه» (ابوعبدالرحمن سلمی، متوفی به سال ۴۱۲) رفته است که بعدها منبع بسیاری از تذکرها چون «تذکره‌الاولیا»، «نفحات‌الانس» و... بوده است. حافظ ابونعیم اصفهانی (وفات در سال ۴۳۰) اولین کسی است که به طور نسبتاً جامع، احوال معروف را نقل می‌کند. در ترجمه «رساله قشیریه» و «کشف‌المحجوب» هجویری نیز به

اخباری از معروف و تعریف او از تصوّف برمی خوریم . « تاریخ بغداد » (خطیب بغدادی ، فوت ۴۶۳) چهره‌ای زاهد و تارک دنیا از معروف ترسیم می کند . آنچه ابن ابی یعلی (فوت ۵۲۰) در « طبقات الحنابله » نقل می کند ، همان است که در « تاریخ بغداد » آمده است . ابن جوزی (فوت ۵۹۷) کتاب مستقل به نام « مناقب معروف کرخی » نگاشته که طی ۲۷ باب اطلاع روشنی از معروف به ما می دهد . هدف او از نگارش این کتاب ، بری داشتن ساحت معروف از هرگونه انتساب و التباس با خانقاه و نظام خانقاهی است ؛ زیرا او از منتقدان و طاعنان صوفیه است . کتاب‌هایی که پس از ابن جوزی نگاشته شده ، جملگی شرح و تفصیل و نقل همان اخبار است .

در یک نگاه ، تقریباً اخبار و سخنان معروف کرخی در هر دو دسته ، اعم از منابع وابسته به تصوّف و غیر آن ، یکی است . تنها وجه افتراق این دو گروه ، آن است که مؤلفان متصوّف سعی دارند نسبت خرقه و ارادت و صحبت وی را به یکی از دو طریق ابن سمّاک و داوود طایی یا حضرت رضا^(ع) به پیامبر برسانند تا بدین وسیله حلقه تصوّف را به پیامبر متصل گردانند . مؤلفان غیر صوفی نیز چهره‌ای زاهد و تارک دنیا از معروف معرفی کرده‌اند . در میان منابع قدیم ، « مناقب » ابن جوزی و در تحقیقات معاصران ، « طرایق الحقایق » و از تحقیقات خاورشناسان ، مقاله نیکلسون دارای اهمیت است .

گزارش زندگی

معروف کرخی در نیمه اوّل عهد عباسی (۱۳۲-۲۱۸) یعنی دوره ترقّی و عظمت عباسیان می زیسته است . در این دوره علوم چون فقه و فلسفه و کلام ، بازاری داغ داشته‌اند و زهاد و عرفای بزرگی چون داوود طایی ، معروف کرخی ، سرّی سقطی ، بشر بن حارث ، جنید بغدادی و شبلی زینت بخش شهر افسانه‌ای بغداد بوده‌اند .

ابومحفوظ یا ابوالحسن معروف بن علی فیروزان کرخی بغدادی در ربع اوّل قرن دوم هجری در کرخ بغداد متولد شد. گرچه در هیچ منبعی به سال تولد وی اشاره نشده، با توجه به سال وفاتش (۲۰۰) و این که شاگرد فرقد سبخی (وفات ۱۳۱) بوده است، می‌توان به چنین حدسی رسید.

چنان که از نام پدرش، فیروزان، برمی‌آید، باید خاندان او اصلاً ایرانی بوده باشند. سلمی نام پدر او را علی ذکر می‌کند. (طبقات الصوفیه، ص ۱۵) شاید این تعویض نام پس از تشرّف فیروزان به دین اسلام باشد. او از صابثیان نهروان بود؛ اما مؤلف «ریاض السیاحه» از روی سهل انگاری پدر معروف را گبر می‌داند. (ریاض السیاحه، ص ۲۴۹). ابن جوزی نیز به روایت از ادريس بن عبدالکریم، فیروزان را صابثی می‌داند (تاریخ بغداد، ۱۳/۲۰۰) و نیکلسون با تکیه بر قول ابوالمحاسن بن تغری بردی، والدین او را از صابثه حدود واسط بغداد معرفی می‌کند. (مجله جمعیت آسیایی پادشاهی، سال ۱۹۰۶، صص ۳۰۶ و ۹۹۹) گروه دیگری از سیره‌نگاران، پدر معروف را نصرانی می‌دانند، زیرا صابثیان که پیروان حضرت یحیی^(ع) هستند، خود را نصارای یحیی معرفی کرده‌اند. (بزم آورد، ص ۴۶۸)

ابن جوزی اسلام آوردن معروف را چنین شرح می‌دهد: «پدرش که از نصرانیان بود، معروف را به معلّم سپرد. استاد گفت: بگو «ثالث ثلاثه»؛ گفت: «هو الواحد»، معلّم او را زد و معروف گریخت. پدرش گفت که اگر به سوی ما بازگردی، به هر دینی که بخواهی، موافقت می‌کنیم. (مناقب، ص ۵۱) پس از سالها هنگامی که بازگشت، تمام خانواده به اسلام گرویده بودند.

در گروهی از منابع، از اسلام آوردن او به دست امام رضا^(ع) خبر داده‌اند. (ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۹؛ جمهره الاولیا، ۱۴۲/۲؛ وفيات الاعیان و ابناء

الزمان و شذرات الذهب، ۱/۳۶۰) خواجه عبدالله انصاری پدر معروف را از موالی حضرت رضا^(ع) و دربان وی می‌داند و حتی دلیل مرگ معروف را نیز از دحام شیعیان بر در خانه حضرت نقل می‌کند. (طبقات الصوفیه، ص ۲۸) اما ارتباط معروف با امام رضا^(ع) به چندین دلیل مردود است:

الف) نام معروف در ردیف اصحاب، خدام یا موالی حضرت دیده نمی‌شود.

ب) هیچ‌گاه امام رضا^(ع) به بغداد نرفته تا معروف با وی دیدار داشته باشد و متقابلاً معروف نیز هیچ‌گاه از بغداد خارج نشده است.

پ) کودکی معروف کرخی مقارن زندگی حضرت رضا^(ع) (۲۰۳-۱۵۳) نبوده است.

مصطفی شیبی کوشیده است ضمن انتساب ارتباط معروف با امام رضا، ثابت کند مشرب صوفیان با مذهب امامان شیعه موافق بوده و در کنار رهبری شیعه در شریعت، که به دست حضرت رضا^(ع) بوده، رهبری آنها را در طریقت به تربیت شده آن درگاه واگذار گردیده است. (تصوف و تشیع، صص ۳۵ و ۲۷۴) در مقابل، هاشم معروف الحسینی، نویسنده لبنانی، در کتاب «الصلة بین التصوف و التشیع» این ارتباط را رد می‌کند؛ اما دلایل مستندی ارائه نمی‌دهد. وی در بخشی از کتاب خود از قول حضرت رضا^(ع) و دیگر ائمه در رد صوفیه احادیث فراوانی نقل می‌کند و همین مقدار احادیث را دلیل عدم ارتباط امام رضا و معروف و توجه امامان به صوفیان می‌داند.

گرچه معروف در علوم ظاهری دستی نداشت، احمد بن حنبل (طبقات الحنابله، ص ۳۸۲) زهد او را آغاز علم می‌داند و یا همو در پاسخ کسانی که او را قصیرالعلم می‌دانستند، گفت: «آیا مقصود شما از علم آن چیزی نیست که معروف بدان رسیده است؟» (تاریخ بغداد، ۱۹/۲۰۰) تنها شیخ رحمت‌الله، از معاصران معروف، او را صاحب علم فراوان می‌داند که ظرف علمش از روایت پر

بود. (حلیه الاولیا ۳۶۵/۸) ابن خطیب بغدادی او را در شمار رؤات حدیث قرار داده (تاریخ بغداد ۱۳/۱۹۹) و هفت حدیث مسلم و تعدادی دیگر از او نقل کرده است. (مناقب، ص ۵۷)

آنچه معروف را از دیگر عرفا متمایز می‌سازد، زهد اوست. زهد معروف در مقایسه با بشر بن حارث متعادل‌تر است. معروف هدایای مردم را می‌پذیرفت، یک بار که او را با بشر بن حارث مقایسه کردند که بشر از این طعام‌ها نمی‌خورد، گفت: «او را ورع در قبض می‌دارد و مرا معرفت در بسط می‌دارد.» (اوراد الاحباب، ص ۳۳۶) با این حال عبدالوهاب وراق گوید: «کسی را ترس‌تر نسبت به خدا ندیدم جز معروف.» (طبقات الحنابلة ۲/۳۸۲)، داستان‌های زیادی نیز از خوف و خشیت او نقل کرده‌اند. ابن جوزی در «تلبیس ابلیس» تأکید می‌ورزد که فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و معروف کرخی زاهد بوده‌اند، نه صوفی. وی سلمی و ابونعیم اصفهانی را به دلیل قرار دادن معروف کرخی در شمار صوفیان، تقبیح می‌کند. (تلبیس ابلیس، ص ۳۷)

آنچه در نظر معروف مهم بود، چگونگی زهد ورزیدن است. می‌گفت: «اگر راه پرهیزگاری را ندانی، گویی ربا خورده‌ای یا به زنی نادانسته نگاه کرده‌ای و یا نادانسته شمشیر تیزی بر گردن نهاده‌ای.» (حلیه الاولیا، ۳۶۵/۸) او شرط پرهیز را دانستن حقیقت پرهیزگاری می‌دانست و همواره مشغول عبادت بود. وقتی حجام مشغول گرفتن شاربش بود و او در حال تسبیح با اعتراض حجام مواجه شد، گفت: «تو بر کار باشی و من بی کار؟!» (حلیه الاولیا، ۳۶۵/۸) تمام عمر روزه دار بود؛ مگر هنگامی که به طعام دعوت می‌شد. شب زنده دار بود؛ همسایه‌اش، قاسم بن محمد بغدادی از زاری‌ها و ناله‌های سحرگاهانش خبر می‌دهد. (طبقات الاولیا، ص ۲۸۲)

در میان مردم از احترام خاصی برخوردار بود؛ زیرا همواره از ابن عیینه شنیده بودند تا زمانی که او در میان آنهاست، خیر و برکت از آنان دور نخواهد شد. حاجات هیچ نیازمندی را بی پاسخ نمی گذاشت. وقتی سائلی از وی مصلیه (نوعی خوراکی) خواست و معروف نمی دانست چیست، به سختی فراهم آورد و به سائل بخشید. (تاریخ بغداد، ۲۰۲/۱۳) یا روزی که به جای برادر در مغازه ایستاده بود، تمام آرد دکان و پول صندوق را به نیازمندان بخشید! (حلیه الاولیا ۳۶۳/۸) معروف روحی بلند و همراه با تساهل و گذشت داشت. وقتی جوانان را در لهو و لعب دید و یاران از وی خواستند که دعا کند تا غرق شوند، چنین دعا کرد: «الهی چنان کن تا همان گونه که در جهانشان شاد می کنی، در آن جهانشان عیش خوش ده.» لحظه ای بعد، جوانان رباب شکستند و خمر ریخته، گریان به دست و پای معروف افتاده، توبه کردند. (تذکره الاولیا، ص ۱۸۳).

بردبار بود. وقتی مردی در جمع یاران دعایی بد در حق معروف کرد، با فروتنی او را موعظه کرد که: «ای مرد یاری ده، رسول رحمت باش نه مددکار شیطان.» خدمت به نیازمندان را وظیفه خود می دانست، ولو با ناسپاسی آنان مواجه می شد. شاهد، داستانی است که در بوستان می خوانیم: مسافری بیمار به مسجد معروف می رسد. همه مردم او را ترک می کنند. «همان ناتوان ماند و معروف و بس.» معروف رسم خدمت را تمام بر پای داشت. چندین شب بی خوابی کشید و چون برای لحظه ای به خواب رفت مسافر شروع به پراکنده گویی کرد و سخنان ناشایست گفت. (بوستان، باب چهارم، حکایت ۱۳) کودکان بغداد هم طعم محبت او را چشیدند. سرّی سقطی در سبب دگرگونی احوالش گوید که روز عید معروف را دیدم که دانه ای خرما می چید. علت را پرسیدم. گفت: «این کودک می گریست که من یتیمم. کودکان جامه نو دارند و

من ندارم. آنان جوز دارند و بازی می کنند و من ندارم؛ پس این دانه‌ها را می چینم تا بفروشم و با پول آن جوزی برای این یتیم بخرم» سری گفت: «تو دل فارغ دار که من این کار می کنم و با نو کردن جامه آن یتیم، دل معروف شاد کردم و در حال، نوری در دلم پیدا شد.» (تذکره الاولیا، ص ۳۲۶).

درباره صلۀ رحم، عطوفت به حیوانات و گذشت او نیز حکایاتی در مناقب او جمع آمده است. اما آنچه سبب ترک دنیا و زهد معروف شد، بنا بر نقل ابن خلکان و عطار و برخی دیگر، شنیدن موعظه ابن سمّاک بود. سلمی به نقل از پدرش گوید: پس از مرگ معروف او را در خواب دیدم. گفتم خدای عزوجل با تو چه کرد؟ گفت: مرا آمرزید. گفتم: به زهد و ورع؟ گفت: نه؛ به قبول موعظه ابن سمّاک. در کوفه شنیدم که گفت: هر که به جملگی به خدای تعالی باز گردد، خدای عزوجل به رحمت بدو باز گردد و همه خلق را بدو بازگرداند. سخن او در دل من افتاد و به خدای بازگشتم و از جمله شغل‌ها دست برداشتم. مگر خدمت علی بن موسی الرضا. (تذکره الاولیا، ص ۳۲۹؛ رساله قشیریه، ص ۶۲؛ وفيات الاعیان، ۲۳/۵؛ المرأة، ۱/۱۴۶۱) جز ابن سمّاک، که معروف تحت تأثیر موعظه او قرار گرفت، داوود طایی (متوفی به سال ۱۶۵) و فرقد سبخی (متوفی به سال ۱۳۱) را از استادان او دانسته‌اند. (طبقات الصوفیه، ص ۳۹) به زعم دکتر زرین کوب، ممکن است معروف بعضی از اصحاب داوود طایی - نه خود او - را ملاقات کرده باشد (جستجو در تصوف، ص ۱۱۴) و این قول درست است؛ زیرا در مجموعه اقوال معروف، از داوود طایی سخن نرفته و فاصله زمانی این دو نیز نشان می‌دهد که نباید معروف چندان صحبت داوود طایی را درک کرده باشد. جز این، در ترجمه «رساله قشیریه» نیز معروف از یکی اصحاب داوود طایی خبری نقل می‌کند و نه از خود او. (ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۹)

فرقد بن یعقوب سبخی، مکنی به ابو یعقوب از زاهدان معروف کوفه بود که ابن ندیم وی را استاد معروف و حسن بصری را استاد فرقد می‌داند. (الفهرست، ص ۲۶) سرّی سقطی (متوفی به سال ۲۵۱)، را شاگرد معروف دانسته‌اند. دو روایت در دست است که رفتار و دعای معروف باعث انقطاع سرّی از دنیا شده است. (تذکره الاولیا، ص ۳۲۰) تعداد زیادی از مناقب معروف از قول سرّی سقطی نقل شده که هم صحبتی و تأثیر فراوان سرّی از معروف را نشان می‌دهد. باز اگر قول سلمی را بپذیریم که سرّی نخستین کسی بود که در بغداد به زبان توحید و حقایق سخن گفت، بی‌شک از استادش معروف متأثر بوده است. (طبقات سلمی، صص ۴۲-۴۱) مقایسه نظریات معروف و سرّی درباره عشق، محبت، شوق و تصوّف، میزان این تأثیر را نشان می‌دهد. همچنین تعالیم سرّی از معروف، که همان سخنان حقایق است، با رنگی بیشتر به خواهرزاده‌اش جنید منتقل می‌شود. معروف با گروهی از زهاد و متصوّفه واهل علم دوستی داشته است؛ از جمله احمد بن حنبل (۲۴۱-۱۶۴)، محمد بن منصور توسی (متوفی به سال ۲۵۴)، بشرحافی (۲۲۷-۱۵۰)، سفیان بن عیینه (فوت در سال ۱۹۸)، عبد الوهاب وراق (متوفی به سال ۲۵۱)، ذوالنون مصری (فوت در سال ۲۴۸)، ابوسعید خراز (متوفی به سال ۲۸۶) و چهل تن دیگر از مشایخ عصر که هر یک سخنی یا کرامتی یا روایتی از او نقل کرده‌اند.

معروف در سال ۲۰۰ هجری در گذشت. دلیل مرگ او را ازدحام مردم بر در خانه حضرت رضا دانسته‌اند که به دلایل پیش گفته، صحّت ندارد. معروف و ابونواس، شاعر مشهور، در یک روز در گذشتند. در تشیع جنازه معروف مردم زیادی شرکت داشتند؛ بازارها تعطیل شد و مردم به سوگ نشستند. (مناقب، ص ۱۸۳) از غایب تواضعی که داشت، همه ادیان دعوی وی داشتند. (تحفه

الانخبار، ص ۳۰۵) قبر معروف در بغداد متبرک و محل رفع حاجات بود و به « تریاق مجرب » مشهور شده بود (احکام الدلاله، ۱/۱۷۹) سعدی نیز بر این نکته صحّه گذاشته است :

نیینی که در کرخ تربت بسی است به جز گور معروف، معروف نیست
بسیاری از سیّاحان و مسافران و عجایب‌نگاران، قبر معروف را وصف کرده و از
کثرت زائران آن اظهار شگفتی نموده و روایات گوناگونی از حاجت‌گیری خود
بیان کرده‌اند. (طبقات الحنابله، ص ۳۸۸؛ نفحات الانس، ص ۵۳۵؛ پند پیران، ص ۱۸۰)

سلسله معروفیه

صاحب «طرائق الحقایق»، سلسله‌های مشهور را چهارمی داند: ۱. کمیلیّه؛ ۲. ادهمیّه؛
۳. طیفوریّه؛ ۴. معروفیّه.

سلسله معروفیه خود چهارده شعبه دارد: سهروردیه؛ مولویه؛ نوربخشیه؛
صفویه، نعمت‌اللهیه، ذهبیه کبرویه، بکتاشیه، رفاعیه، نقشبندیّه و ...
در میان فرق صوفیه نسبت خرّقه معروف کرخی به حضرت رسول^(ص) به سه طریق
نقل شده است :

۱. حضرت رسول / علی^(ع) / حسن بصری / حبيب عجمی / داوود طایی / معروف
کرخی .

۲. حضرت رسول / علی^(ع) / انس بن مالک / حسن بصری / فرقد سبخی /
معروف کرخی .

۳. حضرت رسول / امام حسین^(ع) / امام سجاد / امام محمدباقر / امام جعفر
صادق / امام موسی کاظم / معروف کرخی . (ر.ک مقدمه مصباح الهدایه
، ص ۳۰ و فرهنگ اشعار حافظ ، ص ۱۱۱)

این استناد در صورتی درست است که بتوانیم با اسنادی معتبر، سند خرقة پوشی را تا قبل از قرن پنجم نشان دهیم؛ زیرا به اعتقاد گروهی از محققان، مقصود از خرقة، خرقة صحبت است و اخذ تصوف از طریق صحبت بود، نه خرقة (اسرارالتوحید، ص ۴۶۲) و باز اگر بتوانیم صحت لباس خرقة را به دست پیامبر به اثبات برسانیم، بر اساس دلایل یاد شده، طریق اول صحیح تر و مناسب تر می نماید.

در « تذکره الاولیا » از خانقاه معروف یاد شده است، قدر مسلم، تشکیلاتی به نام خانقاه، آن چنان که در قرن پنجم با آداب خاص وجود داشته، در عصر معروف نبوده است و شاید لفظ « خانگاه » در « تذکره الاولیا » ناظر بر محل استراحت مسافران باشد. در تمام زندگی معروف از خانقاهی که مسکن او باشد، یادی نشده است. مسکن معروف مسجدی بود که در همانجا می زیست و مردم از همه نقاط به دیدار او می آمدند. معروف پس از مرگ در همان مسجد دفن شد. این مسجد به نام مسجد لطیف، مسجد باب الدیر و مسجد جنائر در بغداد معروف است. این مسجد بارها تجدید بنا شد و آخرین بار در سال ۱۳۱۲، وزیر حسن پاشا، والی بغداد، آن را تجدید بنا کرد. (معجم القبور، ۱/۱۰)

آرا و عقاید

یکی از ویژگی های مهم تصوف در اواخر قرن دوم هجری، پیدا شدن جرقه های تفکر عرفانی در سخنان صوفیان اواخر این قرن چون رابعه، معروف و سرب سقپی است. مباحثی چون محبت، وحدت وجود، فنا و بقا به میان کشیده شد و از میان اقوال این گروه درمی یابیم که روح و باطن احکام شریعت مهم تر از صورت و ظاهر آن است.

معروف کرخی اولین کسی است که تعریفی از تصوف ارائه می دهد. او تصوف را « گرفتن حقایق و گفتن به دقایق و نومید شدن از آنچه هست در دست

خلاق « (تذکره الاولیا، ص ۳۴۷) می‌داند. نیکلسون در ثبت و طبقه‌بندی تعاریف تصوّف، این تعریف معروف کرخی را به لحاظ تاریخی، اولین تعریف می‌داند. این تعریف به گونه‌های متفاوت از قول معروف در آثار صوفیه بازتاب داشته است. (احیاء العلوم، ۷۹/۵؛ رساله قشیریه، ص ۱۶۸؛ حلیه الاولیا، ۳۶۰/۸) اما آنچه مهم است، هسته مرکزی این تعریف است که معروف کرخی تصوّف را وسیله راه‌یابی و راه‌جویی به حقیقت و معرفت می‌داند. این تعریف و دیگر عقاید معروف را می‌توان انتقال از زهد به تصوّف دانست. معروف تصوّف را خداپرستی مبتنی بر محبّت می‌دانست و معتقد بود: «محبّت نه از تعلیم خلق، بلکه از موهبت حق و از فضل اوست.» (تذکره الاولیا، ص ۳۲۸) او مست محبّت الهی بود. شاگردش، سرّی سقطی، پس از مرگ معروف را در خواب می‌بیند که زیر عرش الهی است. خداوند به فرشتگانش می‌گوید: «این کیست؟» گویند: «پروردگارا، تو داناتری.» حق گوید: «این معروف کرخی است که از محبت من مست شده است و جز به دیدار من به هوش نخواهد آمد.» عطار نیز می‌نویسد: «معروف در مقام انس و شوق به غایت بود.» (تذکره الاولیا، ص ۳۲۹) وقتی، بشر بن حارث را در خواب دیدم و از حال معروف پرسیدند. گفت: «هیئات! بین او و ما حجابی است. معروف از شوق خداوند به بهشت رفت و نه از ترس دوزخ و خداوند نیز او را برکشید و به عالی‌ترین درجات اوج داد.» (التعریفات، ص ۳۵۱) نقل است یک بار شوق بر او غالب آمد. ستونی بود؛ برخاست و آن ستون را در کنار گرفت و چنان بفشرد که نزدیک بود ستون باز شود. (صفتّه الصّفوة، ۱۸۳/۱) در مقام صبر، معتقد بود: «کتمان مصائب از ایمان است.» (طبقات الحنابله، ص ۸۸) و نهایت صبر را پنهان داشتن رنج و بلا و تحمل آنها می‌دانست: «التماس که کنی، از آنجا کن که جمله درمان‌ها نزدیک اوست و

بدان که هر چه به تو فرود می آید، رنجی یا بلائی یا فاقه‌ای، به یقین می‌دان که خروج یافتن در نهان دانستن است. «(حلیه الاولیا، ۳۶/۸)

از نتایج محبت و شوق و صبر، توکل است. معروف درباره توکل می‌گوید: «توکل کن به خدای تا خدای با تو بود و انیس تو بود و بازگشت به او بود که از همه بد به او شکایت کنی که جمله خلق تو را نه منفعت توانندی رسانید و نه دفع مضرت توانندی کرد.» (طبقات الصوفیه، ص ۳۹) یا وقتی ابراهیم بگا از وی وصیت خواست، گفت: «بر خدای توکل کن تا او راهنما و محل پذیرش شکوه‌هایت باشد.» (حلیه الاولیا، ۳۶/۸) در باب رضا و تسلیم به حق می‌گوید: «صوفی ایدر میهمانی است. تقاضای میهمان ور میزبان جفاست. میهمان که به ادب بود، منتظر بود و متقاضی نبود.» (طبقات الصوفیه، ص ۳۹)

معروف دنیا را «مستراح پرتاب کننده بول» (حلیه الاولیا، ۳۶/۸) می‌داند و معتقد است «اگر اندکی از دنیا در دل آید، هر سجده، سجده آن چیز خواهد بود.» (طبقات سلمی، ص ۸۸) به دوستانش نیز توصیه می‌کرد «چون مردگان را شمری، نفس خود را یکی از ایشان گیر.» (احیاء العلوم، ۱۲۶/۷)

معروف و صابئیان

پدر معروف از صابئیان بغداد بود. بی‌شک، تعالیم این گروه در معروف اثر داشته است. صابئین پیروان حضرت یحیی تعمیددهنده هستند و حضرت آدم را پیامبر خود می‌دانند. رکن اساسی دین آنان غسل و شست‌وشوی در آب است. از این رو به آنان «مغتسله» نیز می‌گویند. اینان به مندایی یا ماندایی نیز مشهور هستند.^۱ صابئین در قرآن، در کنار یهودیان و مسیحیان و مجوسان، اهل کتاب معرفی شده‌اند. (بقره / ۵۸؛ مائده / ۶۸؛ حج / ۱۶) مرکز اصلی آنان در جنوب غربی

ایران، کنار رود کارون و جنوب عراق در کنار رودهای دجله و فرات است. اصول اساسی عقاید آنها عبارت است از:

۱. آب پاک‌کننده پلیدی‌های روح و جسم است؛ چنان که نور مایه حیات است.
 ۲. روح به سرچشمه جهان روشنی بازگشت خواهد کرد؛
 ۳. توجه ویژه به معرفت الهی؛ چنان که در کتاب «گنزاربا» (از کتاب‌های ادعیه آنان) می‌خوانیم: اوست که معرفت را در دل آدم و حوا و نیز نسلشان کاشت و دعا و ستایش را به آنان آموخت.
 ۴. توجه به دعا و مناجات و تسبیح؛ چنان که دو کتاب «قماها» و «سیدرادنشماتا» حاوی ادعیه و برخی عقاید مانداییان و از جمله کتاب مقدس آنان است.
 ۵. بی‌توجهی به دنیا؛ چنان که در «گنزاربا» می‌خوانیم: به طلا و نقره و ثروت دنیایی دل مبنیدید؛ زیرا که این دنیا فانی و ناپایدار است.
- از مقایسه عقاید معروف در باب معرفت و مطالعه در سیره عملی او، که زهد و کناره‌گیری از دنیاست، همچنین از ادعیه فراوانی که از او در دست است، می‌توان دریافت که سه اصل مهم آیین ماندایی در احوال و آثارش بازتاب گسترده و چشمگیری داشته است.

کرامات معرفت

در احوال و مناقب معروف چندین کرامت بدو منسوب است، از جمله حرکت بر روی آب. ابوبکر خزّاز از پدرش نقل می‌کند: «معروف کرخی بر آب می‌رفت و اگر گفته می‌شد که در هوا می‌رود، درست بودی.» (مناقب، ص ۱۴) ولی در پاسخ ابن شیرویه که از او پرسید: «آیا بر آب می‌روی؟» گفت: «هرگز بر آب

نرفته‌ام. اما هرگاه خواسته باشم بروم، طرفین سواحل دریا برایم جمع خواهد شد. « (تاریخ بغداد، ۲۰۶/۱؛ صفه الصفوه ۱۸۱/۲) دعای او در حق جوانان و توبه آنان نیز در شمار کرامات اوست. (ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۶) وقتی در مغازه برادرش ایستاده بود. تمام مبلغ صندوق را به سائلان بخشید و چون برادر رسید، صندوق پر از درهم بود! (حلیه الاولیا، ۳۶۳/۸؛ تاریخ بغداد: ۲۰۰/۱۳؛ مناقب، ص ۱۵۱) طی الارض به مکه را نیز منصور توسی از او نقل می‌کند. (طبقات الحنابله، ۳۸۳/۱) دعا برای باریدن باران به خواهش برادرش نیز در اغلب منابع ذکر شده است. (تاریخ بغداد، ۳۰۷/۱۲) همچنین نقل است (تذکره الاولیا، ص ۳۲۵) که معروف مرده‌ای می‌شست، مرده بخندید و معروف گفت: «آه از مردگی زندگی!»

بخش دیگری از کرامات او مربوط است به دعاهایش در حق مردمان مشکل‌دار که جملگی اجابت می‌شد. همچون دعا برای زنی که فرزندش را گم کرده بود. (مناقب، ص ۶۴) یا دعای معروف در حق مرد تنگ‌دست (حلیه الاولیا، ۳۸۳/۸) یا دعا در حق مرد هاشمی که به برکت دعای او کیسه پانصد دیناری یافت و نابینایی که از تنگ‌دستی پیش او نالید و پس از دعای معروف، سواری ناشناس صرّه‌ای زر بدو بخشید (تاریخ بغداد، ۲۰۵/۱۳) و ده‌ها کرامت دیگر.

پس از مرگ معروف، بسیاری او را در خواب دیدند؛ از جمله حسین انصاری که او را در بهشت دید که زیر عرش مجید ایستاده و خداوند خطاب به او می‌گوید: «این معروف کرخی است؛ از دوستی من مست شد؛ باهوش نیامد مگر به دیدار من.» (رساله قشیریه، ص ۵۷۹؛ حلیه الاولیا، ۳۶۶/۸؛ طبقات الاولیا، ص ۲۸۵؛ صفه الصفوه، ۱۸۲/۲؛ شرح تعرف، ص ۲۱۰؛ مناقب، ص ۱۹۲) احمد بن فتح و ابوبکر خیاط و بشر حافی او را در روایت‌های جداگانه‌ای در

خواب دیده‌اند که در بهشت زندگی می‌کند. همچنین او را در خواب دیدند و پرسیدند. (مناقب. ص ۱۶۵؛ *صفه الصفوة*، ۱/۱۸۳) پروردگارت در حق تو چه کرد؟ گفت: رخصت بهشتم داد؛ مگر حسرتش می‌بردم. از دنیا رفتم در حالی که ازدواج نکردم و گفتم: دوست می‌داشتم که ازدواج می‌کردم. (طبقات الاولیا، ص ۲۸۴)

۸. بازتاب داستان‌های معروف کرخی در ادب فارسی

با تمام اهمیت شخصیت معروف کرخی و نقش وی در تاریخ تصوّف، میزان بهره‌گیری شاعران و نویسندگان از داستان‌های وی اندک است. در این داستان‌ها به برخی کرامات و دعاها و در حق مستمندان، وسعت مشرب، میزان زهد و پارسایی و برخی نکات دیگر مربوط به زندگی معروف اشاره شده است. عطار در تذکرة الاولیا بیشترین داستان‌ها را از معروف نقل می‌کند:

« معروف کرخی و زمزم »

محمد بن منصور توسی گفت - رحمه الله علیه - : به نزدیک معروف بودم در بغداد ، اثری در روی او دیدم . گفتم : « دی به نزدیک تو بودم ، این نشان نبود . این چیست ؟ » . گفت : « چیزی که تو را چاره است مپرس و از چیزی پرس که تو را به کار آید » . گفتم : « به حقّ معبود که : بگوی » . گفت : « دوش نماز می‌کردم . خواستم که به مکه روم و طوافی کنم . به سوی زمزم رفتم تا آب خورم و پای من بلغزید و روی من بدان درآمد و این نشان آن است » . (تذکرة الاولیا ، ص ۳۲۵)

« معروف و پیرزن »

نقل است که به دجله رفته بود به طهارت ، و مصحف و مصلی در مسجد نهاده بود . پیرزنی درآمد و برگرفت و معروف از پی او می‌رفت تا بدو رسید . با وی سخن گفت و سر در پیش افگند تا چشم بر روی او نیفتد . گفت : « هیچ پسرک

قرآن خوان داری؟» گفت: «نه». گفت: «مصحف به من ده و مصلی تو را». آن زن از حلم او در تعجب ماند و هر دو باز جای نهاد. معروف گفت: «مصلی تو را حلال، بگیر». زن بشتافت از شرم و خجالت آن. (تذکره الاولیا، ص ۳۲۵)

«معروف و کودک یتیم»

سری سقطی گفت: روز عید معروف را دیدم که دانه خرما [بر] می چید. گفتم: «این را چه می کنی؟» گفت: «این کودک را دیدم که می گریست. گفتم: «چرا می گریی؟» گفت: «من یتیمم. نه پدر دارم و نه مادر. کودکان را جامه نو است و مرا نه [و ایشان جوز دارند و من ندارم] این دانه ها می چینم تا بفروشم و وی را کودکان خرم. تا نگرید، و بازی کند.» سری گفت: «این کار را من کفایت کنم و دل تو را فارغ کنم.» این کودک را بردم و جامه نو در وی پوشیدم و جوز خریدم و دل وی شاد کردم. در حال نوری پیدا شد و حالم دگرگون گشت. (تذکره الاولیا، ص ۳۲۶)

«معروف و مسافر»

نقل است که روزی معروف را مسافری رسید و در خانگاه قبله نمی دانست. روی به طرفی دگر کرد و نماز گزارد. بعد از آن چون او را معلوم گشت، از آن خجل شد. گفت: «آخر چرا مرا خبر نکردی؟» شیخ گفت: «ما درویشم و درویش را با تصرف چه کار؟» و آن مسافر را مراعات بی حد کرد. (تذکره الاولیا، ص ۳۲۶)

«معروف و والی شهر»

نقل است که معروف را خالی بود که والی آن شهر بود. روزی در جایی خراب می گذشت. معروف را دید نشسته و نان می خورد و سگی با وی هم کاسه و لقمه ای در دهان خود می نهاد و یکی در دهان سگ. خال گفت: «شرم نداری که با سگ نان می خوری؟» گفت: «از شرم نان بدو می دهم.» پس سر بر آورد و مرغی را از هوا بخواند. مرغ فرو آمد و بر دست وی نشست و به پر خود چشم و

روی خود را می‌پوشید. معروف گفت: «هر که از خدای - عزوجل - شرم دارد. همه چیز از او شرم دارند.» خال خجل شد. (تذکره الاولیا، ص ۳۲۷)

«معروف و تیمم»

نقل است که یک روز طهارت خود بشکست. در حال تیمم کرد. گفتند: «اینک دجله، تیمم چرامی کنی؟». گفت: «تواند بود که به آنجان رسم.» (تذکره الاولیا، ص ۳۲۷)

«معروف کرخی و مسافر رنجور»

کسی راه معروف کرخی بجست	که بنهاد معروفی از سر نخست ^۱
شنیدم که مهمانش آمد یکی	ز بیماریش تا به مرگ اندکی
سرش موی و رویش صفا ریخته	به مویش جان در تن آویخته
شب آن جا بیفکنند و بالش نهاد	روان دست در بانگ و نالش نهاد
نه خوابش گرفتی شبان یک نفس	نه از دست فریاد او خواب کس
نهادی پریشان و طبعی درشت	نمی‌مرد و خلقی به حجت بکشت
ز فریاد و نالیدن و خفت و خیز	گرفتند از او خلق راه گریز

^۱ درباره این بیت دکتر شفیع کدکنی مرا به نکته‌ای دقیق توجه دادند که «معروفی» نوعی کلاه صوفیانه منسوب به معروف کرخی بوده است. لیکن با جستجو در کتب مربوط به آداب صوفیه به چنین کلاهی در پوشش‌های معمول صوفیانه برخورددم.

زدیّار مردم در آن بُتعه کس
همان ناتوان ماند و معروف و بس
شنیدم که شبها ز خدمت نخفت
چو مردان میان بست و کرد آنچه گفت
شی بر سرش لشکر آورد خواب
که چند آورد مردِ ناخفته تاب؟
به یک دم که چشمانش خفتن گرفت
مسافر پراگنده گفتن گرفت
که لعنت بر این نسلِ ناپاک باد
که نامند و ناموس و زرقند و باد
پلید اعتقادان پاکیزه پوش
فرینده پارسای فرّوش
چه داند لت آنبانی از خواب مست
که بیچاره ای دیده بر هم نیست؟
سخنهای مُنگر به معروف گفت
که یک دم چرا غافل از وی بخفت
فرو خورد شیخ این حدیث از گرم
شنیدند پوشیدگانِ حَرَم
یکی گفت معروف را در نهفت
شنیدی که درویشِ نالان چه گفت؟
بروزین سپس گو سرِ خویش گیر
گرانی مکن جای دیگر بمیر
نکویی و رحمت به جای خودست
ولی با بدان نیکمردی بدست...
بخندید و گفت ای دلارام جفت
پریشان مشوزین پریشان که گفت
گر از ناخوشی کرد بر من خروش
مرا ناخوش از وی خوش آمد به گوش
جفای چنین کس نباید شنود
که نتواند از بی‌قراری غنود

(بوستان . باب چهارم . ص ۱۲۴-۱۲۶)

« معروف و مرد بدزبان »

زیبیده خاتون با گروه کنیزکان بر معروف کرخی گذر کرد. مردی به نزدیک معروف حاضر بود. چون زیبیده را دید دعای بدی کرد. معروف گفت: «یا اخی عون رسول و رحمن باش نه عون دیو و شیطان.» مرد گفت: «یا شیخ چگونه؟» معروف گفت: «قال الله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین؛ رسول نجات و غفران خلق خواهی و شیطان هلاک و خذلان خلق.» (هزار حکایت صوفیان، ص ۳۳)

« معروف و جوان شطرنج باز »

معروف کرخی در بغداد می‌رفت. یکی را دید از فرزندان وزرا بر شط و دجله با یکی از ابنای خویش شطرنج می‌باخت. فرارفت. آن شطرنج برداشت و اندر دجله انداخت. ایشان متحیر شدند و کس با شیخ نفس نتوانست گفت. یکی بود از مریدان خاص او. گفت: «یا شیخ ما شنیده‌ایم از علما که شطرنج از جمله مباحاتست.» گفت: «مرد چون در مباحات رخصت یافت بیم آن بود که اندر محضورات گرفتار شود. از رسول علیه‌السلام پرسیدند: مالا حسان؟ قال: التعظیم لامرالله و الشفقه عن خلق الله. من در آن جوان نگاه کردم نوع جهالتی تفرس کردم. ترسیدم که از آن جهالت در ورطه صعب‌تر افتد.» (هزار حکایت صوفیان، ص ۱۳۷)

« معروف و درویش »

مردی در پیش معروف کرخی آمد. گفت: «یا شیخ مردی درویشم از خدای تعالی درخواه تا مرا توانگر گرداند که طاقت درویشی ندارم.» معروف رحمه الله علیه او را گفت: «قل هو الله دانی؟» گفت: «بلی» گفت: «برخوان» درویش برخواند. معروف گفت: «ثواب این قل هو الله احد به هزار درم به من بفروش.» گفت: «یا معروف نفروشم.» گفت: «به دو هزار» گفت: «نفروشم.» همچنین همی افزود تا به ده هزار درم. درویش گفت: «نفروشم.» معروف رحمه الله علیه گفت: «ای درویش! عمل یک ساعت به ده هزار درم نفروشی آنگاه از درویشی

شکایت می کنی؟» درویش از پیش معروف خرّم بازگشت و به خانه خود می رفت. چون او رفت معروف دست برداشت و گفت: «یا رب او را توانگر گردان.» در راه ابری پیامد و باران باریدن گرفت. درویش از باران بگریخت و در دهلیزی شد. سواری را دید که هرگز مانند او را ندیده بود. او را سلام کرد و گفت: «تو آن مردی که معروف کرخی ثواب قل هو الله احد به هزار درم خواست و تو نفروختی؟» گفت: «بلی» دست در آستین کرد و ده هزار درم بیرون کرد و گفت: «اگر تو در خواندن زیادت کردی ما در ثواب زیادت کردیمی.» (هزار حکایت صوفیان. ص ۱۴۸)

«معروف و دزد»

مردی بود، دزدی کردی و خانها [ی] مسلمانان در رفتی و در راهها کاروان زدی. و مردمان از او سخت به رنج بودند. ناگاه گرفتار آمد. وی را به نزدیک سلطان بردند. بفرمود تا وی بر دار کنند و به سنگ بکشند. چون وی را بکشته بودند، معروف کرخی رحمه الله [علیه] بر وی بگذشت. وی را دیدند بر دار بسته و بر آن حال کشته. بر وی رحمت آمدش. سر بر کرد، گفت: «بار خدایا! هرچه کرد از بدی مکافات یافت. به خداوندی و کریمی تو که اکنون وی را عفو کنی و در دنیا و آخرتش مزین گردانی.» آن شب بانگی آمد از آسمان که: «هر که خواهد که خدای تعالی وی را بیمارزد برین کشته نماز کند.» روز دیگر خلق گرد آمدند. وی را از دار فرو گرفتند و بشستند و کفن کردند. چندان مردم گرد آمدند بر جنازه وی که تا روز دیگر و نماز دیگر بر جنازه از زحمت، وی را نتوانستند دفن کردن. آن شب به خوابش دیدند به حالی هرکدام نیکوتر که قیامت بودی. و وی می آمد و آن قوم که بر جنازه نماز کردند، در قفا [ی] وی می آمدند. این کس وی را گوید: «ای جوانمرد! تو فلان نه ای که دزدی کردی؟» گفت:

« بلی » گفت: « پس ایزد تعالی این کرامت تو را به چه داد؟ مگر مظلوم بودی و به ناحق کشته شدی؟ » گفت: « نه، آن سلطان که مرا کشت، خدا عزوجل او را پیامرزید به سبب کشتن من و لکن معروف کرخی دعایی در کار من کرد، خدا عزوجل مرا پیامرزید. و هر که بر جنازه من نماز کرد وی را نیز پیامرزید. برکت دعای وی. » (منتخب رونق المجالس. ص ۲۲۵)

« معروف در بهشت »

بشنو بشنو معروف کرخی که در کرخ معرفت ازو معروف تری نبودی، فردا در عرصات قیامت در آید، چنان نماید که مست است، مردمان پرسند که این کیست؟ آوازی شنوند، که این سرمست محبت ما است، بعده او را گویند. در بهشت در رو، او گوید: « مرا با بهشت چه کار، من حضرت جلال احد را از برای بهشت نپرستیده‌ام. من خدا را برای خدایی او پرستیده‌ام. » ملائک، سلاسل نور درو کشند و او را جانب بهشت کشان کنند و او طریق مستان فریاد کند و می گوید: « نمی روم، نمی روم. » (سلک السلوک، ص ۳۳)

« معروف کرخی و فصل گل »

رسمی است قدیم که هر وقت رسیدن گل مردمان به لهو و نشاط مشغول گردند، از این بیم هر سال که وقت رسیدن گل قریب شدی، معروف کرخی که بهار عالم طریقت بودی رنجور شدی و گفتی: « وقت گل رسید، باز مردمان به لهو مشغول خواهند شد. » (سلک السلوک ص ۴۱)

« معروف و اسب قیمتی »

گویند که او [معروف کرخی] ترسا بیچه‌ای بود و چون او پسر سه ساله‌ای شدی، پدر او را بر معلّم ترسایان برد تا علم ترسایی، بیاموزد. معلّم تخته بنشست و گفت: « بگو ثالث ثلاثه. » او گفت: « قل هو الله احد » وقتی او نماز می گزارد، اسبی داشتی قیمتی، برمید. در کشت یکی افتاد و چون از نماز فارغ شد، اسب

در آن کشت بگذاشت و می گفت: « من تو را بر آن صاحب کشت بخشیدم که تو کشت او چریده‌ای. » (سلک السلوک، ص ۱۸۵)

« معروف و پرسش دوست »

یکی از دوستان معروف کرخی با وی گفت: « بگوی تا آن چیست که تو را این چنین از خلق و از دنیا نفور کرده است و به خلوت و عبادت مشغول کرده است؛ بیم مرگ است یا بیم گور یا بیم دوزخ یا بیم بهشت؟ » گفت: « این همه چیست؟ پادشاهی است که این همه به دست اوست، اگر دوستی وی بجوشی این همه فراموش کنی و اگر تو را با وی معرفتی و آشنایی با دید آید از این همه ننگ داری. » (کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۵۹۲)

« معروف و خوراک پاکیزه »

و اما معروف کرخی را انواع طیبات طعام هدیه می آوردند و او می خورد. گفتند: « شیخا! برادر تو بشر بن الحارث ازین انواع نمی خورد! » گفت: « او را ورع در قبض می دارد و مرا معرفت در بسط می دارد. من در سرای مولای خود مهمانم. چون طعام دهد خورم و چون گرسنه دارد صبر کنم. مرا با اعتراض و اختیار چه کار؟ » (اورادالاحباب و فصوص الآداب، ص ۳۳۶)

« معروف و مرده خندان »

معروف کرخی یکی را می شست؛ آن کس بخندید! معروف گفت: « آه! پس از مردگی، زندگی؟ » وی جواب داد که: « دوستان او نمیرند بل یتقلون عن دار الی دار. » (کشف الاسرار، ج ۲، ص ۳۵۷)

« معروف کرخی و طبق حلوا »

گویند که معروف کرخی را هفت روز بود که هیچ نخورده بود و به مکه بود از مسجد بیرون آمد. به پای نمی توانست ایستادن. چون از مکه بیرون آمد در آن بطحا طبقی دید سه تا نان حواری بر وی و طبقی دیگر حلوا. گفت: « از دست

جولایی نیم قرض بستانم و بخورم و این را نخورم که این مخاطره آفت است و در آن مخاطره آفت نیست.» (ترک الاطباب . ص ۷۶۰)

« معروف کرخی در عرش »

بزرگی را به خواب نمودند که معروف کرخی گرد عرش طواف می کرد . رب العزه فریشتگان را می گفت : « او را شناسید ؟ » گفتند : « نه » گفت : « معروف کرخی است به مهر ما مست شده تا دیده او بر ما نیاید هشیار نگردهد . »
آن را که به دوستی ورا مست کنند عالم همه در همت وی پست کنند
در دوستیش نیستی ای هست کنند آن گه به شراب وصل سرمست کنند

(کشف الاسرار . ج ۱ . ص ۳۳۱)

« معروف و ترخم بر موران »

به معروف کرخی یکی داد پند	که با رشته ، انبان جو را ببند
که حالی برآیند موران ز خاک	نمایند انبان از دانه پاک
برآشفت معروف فرخنده خوی	که این گونه ناسخته دیگر مگوی
پرور ضعیفان رنجور را	چه بندی ره روزی مور را
جوانمردی آموز ، ای تنگدل	جفا بر ضعیفان کند سنگ دل
چرا دانه از مور داری دریغ	نداری مگر شرم از ابر و میغ
ندانی به این حرص و بخل قوی	که فردا تو خود رزق موران شوی
مکن نخل انصاف از بیخ دین	اگر خدمتی می توانی بکن

(دیوان حزین لاهیجی . ص ۵۰-۷۴۹)

« معروف و جوانان »

ابراهیم اطروش گوید به بغداد نزدیک معروف کرخی نشسته بودم به دجله، قومی جوانان بگذشتند در زورقی و دف همی زدند و شراب همی خوردند و بازی همی کردند. معروف را گفتند: « نبینی که آشکارا معصیت همی کنند، دعا کن بر ایشان. » دست برداشت. گفت: « یا رب، چنان که ایشان را در دنیا شاد کرده‌ای ایشان را در آخرت شادی ده. » گفتند: « یا شیخ! دعایی کن بر ایشان به بدی. » گفت: « چون در آخرت ایشان را شادی دهد، امروز به نقد توبه کرامت کند. »
(ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۰۶)

« دعای معروف »

خلیل صیاد گوید: « پسر من (محمد) غائب شد از ما و ندانستیم که کجا شدست. من و مادرش اندوهگین شدیم صعب و مادر جزع می کرد، از حد بیرون. به نزدیک معروف کرخی شدیم و گفتیم: « یا ابا محفوظ پسر من محمد از من غائب شده است، هیچ چیزی نمی‌یابیم از وی و مادر وی سخت اندوهگین است و جزع می کند. » معروف گفت: « چه خواهی! » گفتم: « دعا کن مگر خداوند تعالی او را باز دهد. » معروف گفت: « اللهم ان السماء سماؤك و الارض ارضك و ما بینهما لك آیت بمحمد. » خلیل گوید: به در شام آمدم، و او را دیدم آنجا ایستاده، گفتم: « یا محمد » گفت: « ای پدر همین ساعت در شهر انبار بودم. »
(ترجمه رساله قشیریه، ص ۶۹۵)

« معروف و سقا »

نقل است که یک روز روزه‌دار بود و روزه به نماز دیگر رسیده بود و در بازار می‌رفت. سقایی می‌گفت: « رحم الله من شرب » خدای عزوجل رحمت کناد بر آن کس که از این آب بخورد. بستند و باز خورد. گفتند: « نه روزه‌دار بودی؟ » گفت: « آری، لیکن به دعای او رغبت کردم. » (ترجمه رساله قشیریه، ص ۳۰)

سری گوید در محضر معروف کرخی بودم . مردی برخاست و گفت : « یا ابا محفوظ دعا کن که کیسه‌ای از من دزدیده‌اند ، هزار دینار تا خدای تعالی باز دهد . « مرد خاموش شد . آنگاه معاودت کرد و خاموش شد . سه دیگر باز معاودت کرد . معروف گفت : « چه گویم ؟ با خدای عزوجل گویم آنچه از پیغمبران و اصفیای خویش باز داشتی به او باز ده . « مرد گفت : « آخر دعا کن . « معروف گفت : « یا رب ! هرچه او را به باشد تو او را بده . « (ترجمه رساله قشیریه ، ص ۳۰)

نتیجه

۱. خاندان معروف اصلاً ایرانی و صابئی هستند که تنها معروف به دین اسلام گروید .
۲. انتساب ارتباط معروف به امام رضا مردود است زیرا ؛
الف : نام معروف در ردیف اصحاب . خدام یا موالی حضرت رضا(ع) دیده نشده ؛ **ب** : هیچ‌گاه امام رضا(ع) به بغداد نرفته تا معروف با آن حضرت دیدار داشته باشد و معروف نیز از بغداد خارج نشده است تا امام را زیارت کند ؛ **پ** : کودکی معروف مقارن حضرت رضا (۲۰۳-۱۵۳) نبوده است تا معروف با وی دیداری داشته باشد و حتی مرگ وی در ازدحام شیعه بر خانه حضرت رضا مستند نیست ؛
۳. معروف کرخی به دلیل اثر تعلیم پدرانیش (صابئیان) در سخنان وی تأثیر عقاید ماندایی را می‌توان دید .
۴. سلسله معروفیه با چهارده شعبه آن سند خرقة خود را به معروف کرخی و از او به پیامبر می‌رسانند که این استناد نیز نادرست است زیرا خرقة پوشی از

قرن پنجم به بعد معمول بوده و از سویی هیچ گاه در زندگی معروف به خانقاه وی اشاره نشده است .

۵. معروف کرخی اولین کسی است که تعریفی از تصوّف ارائه می دهد که هسته آن حقیقت جویی و معرفت است و به همین دلیل وی از جمله زهادی است که زمینه های ورود تصوّف را به عرفان مهیا کرد .

یادداشت ها

۱. درباره صابئیان ر.ك: قوم از یاد رفته ؛ لیدی دراور ، مندائیان ایران و عراق ، تهران : فرهنگ ایران زمین ، بی تا ، صص ۸ و ۲۳ و ۳۶ ؛ جوردن ، آیین مندایی ؛ آیین گنوسی و مانوی صص ۸۹ و ۱۱۹ ؛ بزم آورد ، ص ۴۶۷ ؛ یا حسینی « صابئین موحدین از یاد رفته » ، کیهان فرهنگی ، سال ششم ، شماره ۷ ، ص ۵۲ ؛ مقالات تقی زاده ، ۴۲/۹ ؛ بیست مقاله ، ص ۵۰۲ .

منابع و مأخذ

منابع فارسی

۱. ابن جوزی ، عبدالرحمن . (۱۳۶۸). **تلبیس ابلیس** . ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو . تهران: مرکز نشر دانشگاهی .
۲. ابن جوزی ، عبدالرحمن . (۱۳۵۵). **صفه الصفوة** . حیدرآباد دکن : دایرة المعارف العثمانیه .
۳. ابن جوزی ، عبدالرحمن . (۱۹۸۵/۱۴۰۷۸). **مناقب معروف کرخی** . تحقیق دکتر عبدالله جبوری . بیروت : دارالکتاب عربی .
۴. ابن قضاعی . (۱۳۷۷). **ترك الاطناب فی شرح الشهاب** . به اهتمام محمد شیرانی . دانشگاه تهران .
۵. ابن یعلی . (۱۹۵۱/۱۳۷۱). **طبقات الحنابلة** . قاهره : مطبعه السنه المحمديه .
۶. اسنوی ، جمال الدین . (۱۹۷۰/۱۳۹۰). **طبقات الشافعية** (طبقات اسنوی) . تحقیق عبدالله جبوری . بغداد : بی نا .
۷. اصفهانی . (۱۹۳۸/۱۳۵۷). **حلیة الاولیا و طبقات الاصفیا** . قاهره : مکتبه خانجی و مطبعه السعاده .
۸. الیاده، میرچا . (۱۳۷۳). **آیین گنوسی و مانوی** . ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور . تهران : انتشارات فکر روح .
۹. انصاری ، خواجه عبدالله . (۱۳۴۱). **طبقات الصوفیه** . به اهتمام عبدالحی حبیبی . کابل : بی نا .

۱۰. باخرزی ، ابوالمفاخر یحیی . (۱۳۴۵). **اوراد الاحباب و فصوص الاداب** . به کوشش ایرج افشار . تهران : انتشارات دانشگاه . تهران .
۱۱. برنجی ، سلیم . (۱۳۶۵). **قوم از یاد رفته** . تهران : دنیای کتاب .
۱۲. جامی ، عبدالرحمن . (۱۳۷۵). **نفحات الانس** . به کوشش دکتر محمود عابدی . تهران : مؤسسه اطلاعات .
۱۳. جرجانی ، سید شریف . (۱۳۰۶ق). **التعريفات** . قاهره : المطبعة الخيرية .
۱۴. حاج نایب الصدر ، معصوم علی شاه . **طریق الحقایق** . به تصحیح دکتر محمدجعفر محبوب . تهران : کتابفروشی بارانی . [بی تا] .
۱۵. رجایی بخارایی ، احمدعلی . (۱۳۵۸). **فرهنگ اشعار حافظ** . چ ۲ . تهران : علمی .
۱۶. زرین کوب ، عبدالحسین . (۱۳۶۹). **جستجو در تصوف ایران** . ج ۴ . تهران : امیرکبیر .
۱۷. زرین کوب ، عبدالحسین . (۱۳۶۲). **دنباله جستجو در تصوف ایران** . تهران : امیرکبیر .
۱۸. زریاب خویی . (۱۳۷۷). **بزم آورد** . تهران : نشر فرهنگ آفتاب .
۱۹. سبکی ، تاج‌الدین عبدالوهاب . (۱۹۶۴). **طبقات الشافعیة الكبرى** . تحقیق محمود محمد طناجی . قاهره : [بی‌نا] .
۲۰. **سعدی ، بوستان** . (۱۳۸۱). به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی . خوارزمی . تهران .

۲۱. سراج الدین توسی، ابونصر. (۱۹۱۴). **اللمع فی التصوف**. تحقیق رینولد نیکلسون. لیون: برین.
۲۲. سلمی، ابوعبدالرحمن. (۱۹۵۳/۱۳۷۲). **طبقات الصوفیه**. تحقیق نورالدین شریه. ج ۱. مصر: دارالکتب عربی.
۲۳. عثمانی، ابوعلی حسن بن احمد. (۱۹۵۳/۱۳۷۲). **ترجمه رساله قشیریہ**. تحقیق بدیع الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۴. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۹۰۷). **تذکره الاولیاء**. به تحقیق رینولد نیکلسون. لیدن: بریل.
۲۵. عطار نیشابوری، فریدالدین. **تذکره الاولیاء**. ترجمه محمد استعلامی. تهران: زوآر. بی تا.
۲۶. غزالی، امام محمد. (۱۳۵۱). **احیاء العلوم الدین**. ترجمه حسین خدیو جم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲۷. غزالی، امام محمد. (۱۳۷۴). **کیمیای سعادت**. به کوشش حسین خدیو جم. تهران: علمی و فرهنگی.
۲۸. قشیری، عبدالکریم. (۱۳۷۹). **رساله قشیریہ**. قاهره: شرکت مطبعه المطخی البابی الحلبی و اولاده.
۲۹. کاشانی، عزالدین محمود. **مصباح الهدایه**. به تصحیح جلال الدین همایی. ج ۲. تهران: سخایی. [بی تا].
۳۰. مستملی بخاری، اسماعیل. (۱۳۲۸). **شرح تعرف**. لکنهو: نول کشور.

۳۱. مصطفی الشیبی، کامل. (۱۳۸۳/۱۹۶۳). **الصلة بين التصوف و التشيع**. بغداد: مطبعة الزهراء.
۳۲. مصطفی الشیبی، کامل. (۱۳۵۹). **تشيع و تصوف**. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو. تهران. بی.نا.
۳۳. معروف الحسینی، هاشم. (۱۳۶۹). **تصوف و تشيع**. ترجمه سید محمد صادق عارف. مشهد: بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی.
۳۴. مقدسی، ابوالفضل محمد بن طاهر. (۱۳۷۰/۱۹۵۰). **شرباطی**. احمد. صفوة التصوف. مصر: دارالتألیف مصر.
۳۵. مکی، او طالب. (۱۹۶۱). **قوت القلوب في معاملة المحبوب**. مصر: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده.
۳۶. لاهیجی، حزین. (۱۳۷۴). **دیوان حزین لاهیجی**. به تصحیح ذبیح الله صاحبکار. چ ۱. تهران: سایه.
۳۷. ناشناس. (۱۳۴۵). **بحر الفوائد**. به کوشش محمدتقی دانش پزوه. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۸. ناشناس. (۱۳۵۴). **منتخب رونق المجالس و بستان العارفين**. به تصحیح دکتر احمدعلی رجایی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۹. ناشناس. (۱۳۸۲). **هزار حکایت صوفیان**. نسخه برگردان ایرج افشار. تهران.
۴۰. نیکلسون، رینولد. (۱۳۵۸). **تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا**. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: توس.

۴۱. نخشبی، ضیاء. (۱۳۶۹). **سلک السلوک**. به تصحیح دکتر غلامعلی آریا. زوآر.
۴۲. نفیسی، سعید. (۱۳۴۵). **سرچشمه های تصوف ایران**. تهران: فروغی.
۴۳. هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۳۶). **کشف المحجوب**. به تصحیح وانستن ژوکوفسکی. تهران: امیرکبیر.

منابع انگلیسی

1. Arberry 1960, *Muslim Saints and Mystics*, London.
2. Massignon, Louis, *Essaie sur les orgines du léxique technique de la mystique musulman...*
3. Nicholson, R,A. 1906 *The Origin and Development of Sufism in JRAS*, 306 and Saring of Maruf al Kavkni in JRAS
4. Timingham, J. Spencer, 1973 *The Sufi Order in Islam*, Oxford University Press.